

گفت‌وگوی «جوان» با همسر پاسدار شهید سردار محمد سرلک از شهدای جنگ تحمیلی سوم

سرداری که بسیجی وار به شهادت رسید

■ علیرضا محمدی

سردار «شهید محمد سرلک» در یک خانواده رزمنده و مذهبی بزرگ شده بود. پدرش عباس سرلک از رزمندگان و جانبازان دوران دفاع مقدس هشت ساله بود که سال ۸۱ بر اثر عوارض جانبازی به دوستان شهیدش پیوست. محمد نیز آنقدر در وادی شهادت غرق بود که به گفته همسرش «راضیه وظیفه‌دوست» در همان اولین جلسه خواستگاری از شوقش برای شهادت گفت و این شوق را تا پایان عمر زمینی‌اش به همراه داشت. شهید سرلک به جهت سمتی که در ستاد فرماندهی سپاه داشت، فرد شناخته شده‌ای بود، اما قسمت این بود که به عنوان یک بسیجی و در ایست و بازرسی به شهادت برسد. این شهید همانطور که در سپاه فعالیت می‌کرد، عصرها در بسیج حضور می‌یافت و فرماندهی حوزه ۱۷۱ محله‌ازگل تهران را برعهده داشتست و نهایتاً ۲۰ اسفندماه مصادف با لحظه افطار ۲۱ ماه مبارک رمضان به مولایش امیرالمومنین امام علی(ع) پیوست. از شهید سرلک یک پسر به نام امیر عباس به یادگار مانده که ادامه‌دهنده راه پدر شهیدش است.

چه شد که با شهید همسرش شدید؟

ازدواج با کاملاً سنی بود. شهید سرلک با برادرهای من دوست بودند، ولی ما یکدیگر را قبل از ازدواج ندیده بودیم. مادرم آن زمان مسئول پایگاهی بود و یک روز که مادر همسر برای ثبت‌نام برادر کوچک‌تر محمداقا به این پایگاه رفته بود، یکی از دوستان مادرم موقع خداحافظی به ایشان می‌گوید به دخترتان راضیه خانم سلام برسانید. با همین یک جمله، مادر شهید سرلک متوجه می‌شوند که خانواده وظیفه‌دوست یک دختر دارد. همین پانه ساده باعث می‌شود ایشان از مادر اجازه بخواهند برای خواستگاری به خانه ما بیایند. به این ترتیب من برای اولین بار اقا محمد را در جلسه خواستگاری دیدم.

آنچه در اولین جلسه ملاقات با شهید دستگیرتان شد، حکایت از چه روحیاتی در وجود ایشان داشت؟

سال ۸۶، شهید سرلک به خواستگاری‌ام آمد. در جلسه اول ایشان نکات خاصی را مطرح کردند مثلاً گفتند مهریه ۱۴ سکه باشد که من قبول کردم، اما بعد در مورد شهادت صحبت کردند و گفتند اگرمانم شهادت است. بعد از جلسه خواستگاری احساس کردم ایشان خیلی از لحاظ معنوی از من بالاتر هستند و ما تراز هم نیستیم. بنابراین مردد بودم، ولی خود شهید فردای آن روز تماس گرفت و گفت که در همان ملاقات اول به شما وابسته شدم و اجازه بدهید کمی باهم آشنا بشویم و بعد پاسخ نهایی را بدهید. در مدت چند ماه آشنایی اولیه، من متوجه خصائل اخلاقی ایشان نظیر آداب و منش شدم و نظرم تغییر کرد. نهایتاً عقد کردیم و سال ۸۷ هم مراسم ازدواج‌مان برگزار شد و سرخانه و زندگی‌مان رفتم.

آن زمان ایشان عضو سپاه بودند؟ در طول زندگی مشترک‌تان ایشان را چطور آدمی شناختید؟

آن موقع شهید سرلک سال آخر مقطع لیسانس دانشگاه افسری بودند و هنوز در سپاه مشغول نشده بودند. در زندگی مشترک متوجه شدم که اقا محمد خیلی ظرافت‌های رفتاری دارند، خصوصاً در برخورد با من به عنوان همسرشان، بسیار متشخص و با ادب بودند. هیچ وقت اسم کوچک من را بدون عنوان صداتی‌زندانم نزنند. هرچا می‌رفتم به لحاظ رفتاری آن قدر ایشان به بنده لطف داشتند و احترام می‌گذاشتند که شرم‌نده لطف‌شان می‌شدم. مثلاً در میهمانی‌ها حتی اگر در یک جمع ۵۰ نفره بودیم، همیشه جایی کنار خودشان برای من باز می‌کردند تا کنار هم بنشینیم. واقعاً لطف داشتند و خیلی با بنده صمیمی و مهربان بودند. در ۱۸ سالی که در کنار ایشان بودم، همیشه همین برخورد را داشتند و در کارهای خانه واقعاً کمک‌می می‌کردند. این همکاری با من در حالی

بود که شهید سرلک در محل کارشان از مدیران ارشد منابع انسانی سپاه بودند و عصرها هم در حوزه بسیج فعالیت می‌کردند، اما به‌رغم همه این مشغله‌ها، در خانه برای ما چیزی کم نمی‌گذاشت.

گفتید که شهید سرلک موقع خواستگاری از آرمان شهادت سخن گفته بودند، فکرش را می‌کردید که یک روزی به شهادت برسند؟

این جمله که گفته می‌شود شهدا شهیدانه زندگی می‌کنند، در زندگی شهید سرلک نمایان بود. ایشان چند ویژگی داشتند که یکی از آنها اخلاص در انجام کارهای‌شان بود. هیچ وقت منتظر تشکر از سوی کسی که به او خوبی کرده بودند، نمی‌ماندند. با اینکه توقع داشته باشند متقابلاً لطف ایشان با لطف طرف مقابل جبران شود، اصلاً چنین توقعی نداشتند. گاهی ما می‌گفتم چرا فلان کار را برای کسی انجام دادی و او واکنشی نداشت و می‌گفت من آن کار را برای خدا انجام دادم. یک جمله



سردار شهید محمد سرلک از شهدای جنگ تحمیلی رمضان

مشهوری داشت که ما مأمور به انجام وظیفه هستیم. کاری نداریم که بعدش چه می‌شود و چه بازتابی خواهد داشت. **شما به کارهای خیر شهید سرلک اشاره کردید، ایشان در فعالیت‌های جهادی هم حضور داشتند؟**

هم حضور داشتند و هم بسیار به این موضوع توجه و اهتمام داشتند. اقا محمد و دوستانش در بسیج در مناسبت‌های مختلف بسته‌های معیشتی برای مستمندان آماده و بین خانواده‌های بی‌بضاعت توزیع می‌کردند. من بیشتر با این نوع از فعالیت‌های جهادی ایشان آشنا بودم. کلاً آدمی نبود که خیلی از مسائل و کارهای خیرش را باید و تعریف کند، حتی بعد از شهادت همسر، متوجه شدیم که ایشان یک چیزیه برای بنده‌خدایی آماده کرده و به یکی از دوستانش سفارش تهیه این چیزی را داده بود؛ منتها نه دوست ایشان و نه دیگران نمی‌دانستند که چیزی‌به‌برای چه کسی است. نهایتاً اقلام تهیه شده



را فرستادیم برای یکی از دوستان تا به دست نیازمندی برساند. شهید سرلک واقعاً پرده‌پوش بود و کرامت افراد را در نظر داشت؛ مبدا کسی که دستش تنگ است، دیگران متوجه این وضعیت بشوند و خدشهای به کرامت آن بنده خدا وارد نشود. در واقع کلیشه‌ها و رفتارهایی که ما از رزمندگان و شهدای دهه ۶۰ سراغ داریم، در منش و رفتار شهید سرلک دیده می‌شد.

ایشان متولد چه سالی بودند؟ گویا پدرشان هم از رزمندگان دوران دفاع مقدس بودند؟

همسر من متولد سال ۱۳۶۳ بود. همان طور که شما اشاره کردید، پدرشان از رزمندگان و جانبازان دوران دفاع مقدس بودند که سال ۸۱ بر اثر عوارض جانبازی مرحوم می‌شوند، اما آن طور که شهید سرلک گفت و ما متوجه شدیم، ایشان درواقع شهید شده بودند اما در صد جانبازی‌شان طوری نبود که رسماً شهید اعلام شوند.

شهید سرلک هم مثل خیلی از شهدای دیگر با شهدائس داشت؟

بسیار انس داشت، خصوصاً هر هفته باید به مزار پدر شهیدشان و دیگر شهدا در گلزار بهشت زهرا سلام‌الله‌علیها می‌رفت. این عادت زیارت‌شهدا در بهشت زهرا(اس) خیلی در زندگی شهید سرلک پررنگ بود. این سال‌های آخر هر صبح جمعه قبل از اینکه من از خواب بیدار شوم، خودش به بهشت زهرا می‌رفت و ساعت هشت صبح به خانه برمی‌گشت. در آن موقع از روز، در خلوت گلزار شهدا چه راز و نیازهایی می‌کرد، نمی‌دانم، اما مقید بود که حتماً صبح‌های جمعه بهشت زهرا(اس) باشد.

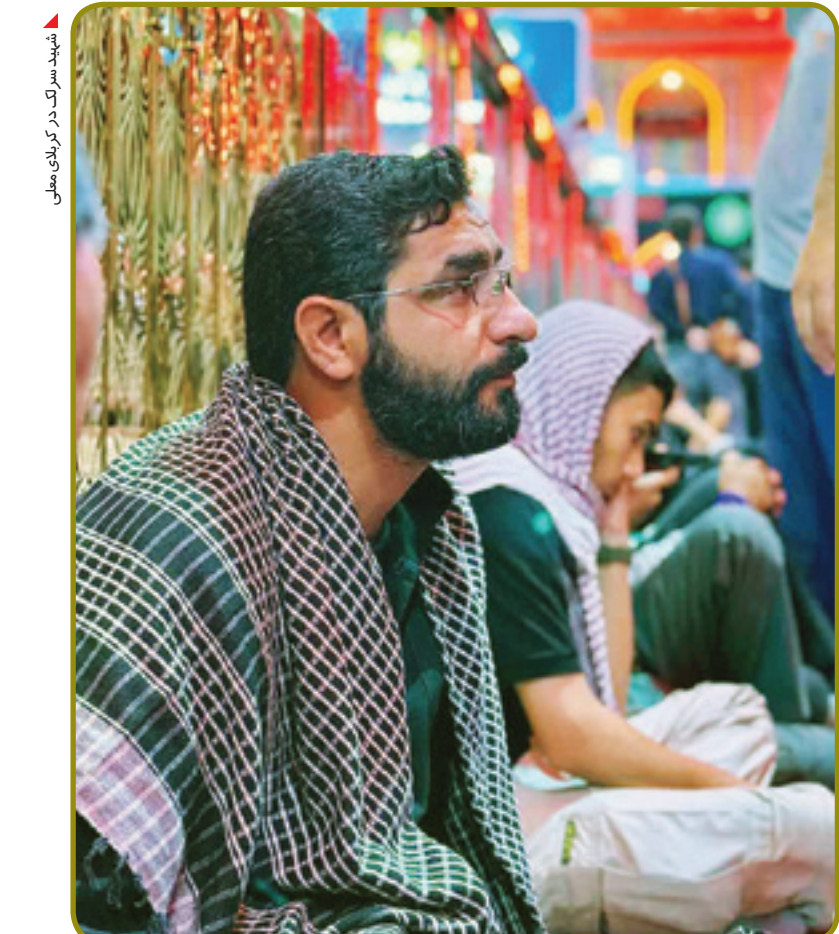
زمان شهادت همسر‌تان دقیقاً چه روز و ساعتی بود؟

قبلش عرض کنم که شهید به دلیل آنکه مدیریت منابع انسانی سپاه را برعهده داشت، کمی قبل از شهادت به جنوب کشور رفته بود. آنجا سنگ کلیه‌اش آذیت می‌کند و مجبور می‌شود زودتر از موعد مقرر برگردد تهران تا پیگیر درماتش شود. اینجا عمل می‌کند و دو روز از عملش گذشته بود که جنگ تحمیلی رمضان شروع شد. محمد اقا استلاجی داشت و می‌توانست نرود، اما بعد از شروع جنگ توانست در خانه بماند و رفت در بسیج تایست و بازرسی را همراه دیگر بسیجی‌ها برقرار کنند. حتماً یادتان است که آن موقع چقدر روی مسائل امنیتی حساسیت ایجاد شده بود. شهید سرلک با احساس مسئولیتی که داشت رفت تا به همزمانش کمک کند، اما تا چند روز همچنان به خاطر عوارض عمل حالش بد بود و چون بین بچه‌های بسیج یک نفر پرستار بود، همانجا به شهید سرلک سرم وصل می‌کرد تا بتواند شرایط را تحمل کند. در مدت شروع جنگ تا شهادتش هم خیلی کم به خانه می‌آمد. شب قبل از شهادتش خانه مادرم بودم که آمد یکسری به ما زد و رفت. **ایست و بازرسی آنها کدام نقطه از تهران بود؟**

همان طور که قبلاً عرض کردم، همسر من فرمانده حوزه مقاومت ۱۷۱ ازگل بود و زمان جنگ ایست و بازرسی‌شان معمولاً در ورودی تهران از لواسان برقرار می‌کردند. همانجا هم محل شهادت همسر من شد.

آخرین تماس‌تان با ایشان چه مدت قبل از شهادت بود؟

بعد از جنگ چون اقا محمد بیشتر در ایست و بازرسی فعال بود، ما همراه پدر و مادرم در خارج از تهران بودیم. روز ۲۰ اسفندماه مصادف با ۲۱ ماه رمضان، کمی قبل از افطار با شهید تماس گرفتیم. تماس کوتاه بود. ایشان گفت اینجا شلوغ است و اجازه بدهید افطار که کردم خودم تماس می‌گیرم. تماس که قطع شد خیلی طول نکشید که پهباد دشمن دو موشک به سمت همسر و همرزانش شلیک کرده بود. پنج بسیجی در کنار ایشان شهید شده بودند. اولین موشک که گویی روی هوا منفجر شده و ساچمه‌هایی را به اطراف پخش می‌کرد، در دست به نقطه‌ای خورده بود که همسر من حضور داشت و ایشان در لحظه به شهادت رسیده بود. خیلی عجیب‌است که صرفاً لحظاتی قبل از شهادتش، با او تماس گرفتیم و برای آخرین بار با هم صحبت کردیم.



شهید سرلک در کرمانی معنی

خبر شهادت را چه کسی به شما اطلاع داد؟

برادرم که از سال‌ها پیش با همسر من دوست بودند، آن روز رفته بود به محمداقا سر بزند که از چند متر فاصله می‌بیند موشک به همسر من برخورد می‌کند و اولین کسی که خودش را بالای سر ایشان می‌رساند، برادرم بود. البته برادرم به من حرفی نزد. به پدرم زنگ زد و ماجرا را به ایشان گفت. آن روز همراه خانواده خودم بودم، یک دفعه دیدم بابا حالش منقلب شد. احساس کردم که شاید خبری شنیده یا اتفاقی افتاده است، اما پدرم چیزی به ما نگفت. فقط گفت حاضر شوید برویم قیطره، ما تعجب کردیم که چرا ایشان یک‌دفعه از ما می‌خواهد بیرون برویم. گفتیم چیزی شده، گفت نه؛ حاضر شوید برویم بعد می‌گوییم. کمی که گذشت گفت، آنجایی که محمد هست را زده‌اند. با شنیدن این خبر، نگران شدم. زنگ زدم به همسر من جواب نداد. زنگ زدم به نیروهایش که هیچ کدام از آنها هم پاسخ ندادند. زنگ زدم مادر شهید رشیدی که از نیروهای همسر من بودند و ایشان در آن واقعه ابتدا مجروح شدند و پنج روز بعد به

از شهید سرلک چند فرزند به یادگار مانده است؟

خدا به ما یک فرزند به نام امیرعباس داده که الان ۱۴ سال دارد و تنها یادگار پدر شهیدش است. امیرعباس در یک مقطع سنی قرار دارد که سعی می‌کند با قضیه شهادت پدرش محکم برخورد کند، اما این پدر و پسر خیلی رابطه خوبی با هم داشتند و تقریباً همه جا با هم بودند. آن‌شاءالله که امیرعباس بتواند راه پدرش را ادامه بدهد.

سخن پایانی

شهید به جهت آنکه مسئول ترفیعات سپاه بودند، همه او را در سپاه می‌شناختند و فرد شناخته شده‌ای در کل کشور بود، اما هیچ منیتی نداشت و دوست داشت گمنام کار کند. نحوه شهادتش در ایست و بازرسی به عنوان یک بسیجی ساده مؤید همین مطلب است. به‌رغم شغل پاسداری‌اش، همیشه یک بسیجی بود و بسیجی‌وار زندگی کرد و نهایتاً هم به عنوان یک بسیجی به شهادت رسید. همچنین باید بگویم که ایشان در زندگی نسبت به پذیرش افراد با عقاید وایدئولوژی‌های مختلف و متفاوت با خودشان، گشوده بودند و تنها به این فکر می‌کردند که کار اقرار انجام بشود و به مردم خدمت کنند.

شهید به جهت آنکه مسئول ترفیعات سپاه بودند، همه او را در سپاه می‌شناختند و فرد شناخته شده‌ای در کل کشور بود، اما هیچ منیتی نداشت و دوست داشت گمنام کار کند. نحوه شهادتش در ایست و بازرسی به عنوان یک بسیجی ساده مؤید همین مطلب است. به‌رغم شغل پاسداری‌اش، همیشه یک بسیجی بود و بسیجی‌وار شهید شد

۷		۶	۱	۳	
			۴		
۵			۳	۸	۴
۱	۶	۸			
۳		۹	۷		
	۸	۳	۷	۲	
۵					۱
۹		۵	۶	۳	
		۲			

♠	♠	♠	♠	♠	♥	♥	♥	♥	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠	♠
---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---

جدول سودوکو

ارقام ۱ تا ۹ تا طوری قرار دهید که

در هر ردیف، ستون و مربع‌های کوچک سه در سه فقط یک بار

به کارروند

جدول کلمات متقاطع

■ پاسخ جدول شماره ۷۶۸۱

۱۵	۱۴	۱۳	۱۲	۱۱	۱۰	۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱
۱	۱۰	۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱	۱۰	۹	۸	۷
۲	۱۱	۱۰	۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱	۱۰	۹	۸
۳	۱۲	۱۱	۱۰	۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱	۱۰	۹
۴	۱۳	۱۲	۱۱	۱۰	۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱	۱۰
۵	۱۴	۱۳	۱۲	۱۱	۱۰	۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱
۶	۱۵	۱۴	۱۳	۱۲	۱۱	۱۰	۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲
۷	۱۶	۱۵	۱۴	۱۳	۱۲	۱۱	۱۰	۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳
۸	۱۷	۱۶	۱۵	۱۴	۱۳	۱۲	۱۱	۱۰	۹	۸	۷	۶	۵	۴
۹	۱۸	۱۷	۱۶	۱۵	۱۴	۱۳	۱۲	۱۱	۱۰	۹	۸	۷	۶	۵
۱۰	۱۹	۱۸	۱۷	۱۶	۱۵	۱۴	۱۳	۱۲	۱۱	۱۰	۹	۸	۷	۶
۱۱	۲۰	۱۹	۱۸	۱۷	۱۶	۱۵	۱۴	۱۳	۱۲	۱۱	۱۰	۹	۸	۷
۱۲	۲۱	۲۰	۱۹	۱۸	۱۷	۱۶	۱۵	۱۴	۱۳	۱۲	۱۱	۱۰	۹	۸
۱۳	۲۲	۲۱	۲۰	۱۹	۱۸	۱۷	۱۶	۱۵	۱۴	۱۳	۱۲	۱۱	۱۰	۹
۱۴	۲۳	۲۲	۲۱	۲۰	۱۹	۱۸	۱۷	۱۶	۱۵	۱۴	۱۳	۱۲	۱۱	۱۰
۱۵	۲۴	۲۳	۲۲	۲۱	۲۰	۱۹	۱۸	۱۷	۱۶	۱۵	۱۴	۱۳	۱۲	۱۱

از راست به چپ

۱- پرتوشناسی- هنر مردان خدا
۲- از نام‌های خدا- پایتخت کشور جزیره‌ای نا‌نورو- لقب امام علی‌البنی(ع) ■ ۳- دهان غربی- تیم فوتبالی در اسپانیا- دانشگاهی در تهران- صدمتر مربع ■ ۴- نویسنده آلمانی یوسف و برادرانش- دلگرم شدن- فلز سرچشمه ■ ۵- اثری از الفرد دو موسه- سلاح روباه- مقابل قیام ■ ۶- پول بلغار- الگو- سلاح رستم ■ ۷- جانشین- نوعی بقه- پول خرد هند- بز کوهی ■ ۸- چوبی گرانبها- کمند- گستاخی ■ ۹- مروارید- سرمایه پایدار- قسم و گونه- سیاهرگ ■ ۱۰- نخستین پایتخت مراکش- جنگ- رود بزرگ سوئیس ■ ۱۱- گلی به رنگ‌های زرد و نارنجی- راندن چهارپا- فقیر ■ ۱۲- تردید- شهرداری سابق- وسیله‌ای در نجاری ■ ۱۳- عدد اول- ضرورت- کلادوی‌هم‌رفته- حرف همراهی عرب ■ ۱۴- از ازای- شیشه- شیمی کربن ■ ۱۵- درازدستی- منطقه‌ای در شمال تهران

از بالا به پایین

۱- تیسور مشهور اسپانیایی- قایق تفریحی ■ ۲- تشرویی- آیفون فرهنگستان- سرشک ■ ۳- از آن وارد می‌شویم- نام شهر قدیمی تیسفون- باغ غصب شده حضرت زهرا- تکرارش خوردنی اطفال است ■ ۴- خطای نرم‌افزاری- شهری در آذربایجان غربی- چغندر پخته ■ ۵- کشور هانوی- حشره خونخوار- پارچه‌فروش ■ ۶- ندیشین مایعات- جامه بلند- اتاق زندانی ■ ۷- واحد طول روسی- لقب اروپایی- سبزی برای لباس ■ ۸- عامل وراثت- بویدن- حوضچه حمام- تهوع- نیم صدای گوسفند ■ ۹- کوچک‌ترین گوزن دنیا- حشره اجتماعی- از اسمی بانوان ■ ۱۰- زوزۀ سگ- سرافرازی- تقویت‌کننده زمین زراعی ■ ۱۱- راغب و مشتاق- دفینه- هجرت کردن ■ ۱۲- نشانه تیر- رودی در کرمانشاه- چین و شکن ■ ۱۳- حرص و طمع- عزت‌دهنده- داشتن آن کلید حل مشکلات است- مایه حیات ■ ۱۴- نوشابه قدیمی- خلوت‌خانه شاه‌ا امیر- درس خوانده ■ ۱۵- خرما ی هندی- تشکیل دستگاه حکومتی نپاهندگان در خارج از کشور برای مبارزه علیه کشور خود